

سیره تربیتی علامه مصباح یزدی رحمته در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علی مصباح

به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت آیت‌الله علامه مصباح یزدی رحمته در محضر استاد جناب حجت‌الاسلام آقای دکتر علی مصباح هستیم. جناب استاد! ضمن تشکر از حضرت‌عالی، مزاحم شدیم تا در ارتباط با گوشه‌ای از ابعاد شخصیتی، به‌ویژه بُعد تربیتی علامه مصباح مطالبی را از شما استفاده کنیم.

■ ابتدا این سؤال مطرح می‌شود حضرت‌عالی بیشتر واقفید که حضرت علامه مصباح یزدی رحمته شخصیت جامع‌الاطراف بودند و به فعالیت‌های متعددی در ابعاد علمی و عملی ورود داشتند. بفرمایید نقش تربیتی ایشان در جامعه امروز و عصر حاضر، در سطح جامعه عموماً و در حوزه و دانشگاه خصوصاً از نگاه شما چگونه بوده است؟

□ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. برای پاسخ به این سؤال، که ابعاد مختلفی هم دارد، از این نکته شروع می‌کنم که در دیدگاه آیت‌الله مصباح رحمته بحث تربیت معنای بسیار وسیعی، به‌ویژه در ساحت‌های تربیت اخلاقی و نیز ابعاد رفتاری دارد. ایشان در شاکله شخصیت انسان، قائل به یک نظام سه مرحله‌ای هستند، به این معنا که در فرایند شکل‌گیری رفتار اختیاری انسان، ابتدا یک شناخت و باوری در او پیدا می‌شود. سپس، بر اساس آن باورها و شناخت‌ها، به‌خصوص بخش مرتبط با مصالح و منافع حقیقی و اهداف نهایی او، انگیزه‌هایی در او پیدا می‌شود. آنگاه بر اساس آن شناخت‌ها و انگیزه‌ها، کارهایی را برای دستیابی به آن امر مطلوب و هدف مورد علاقه انجام می‌دهد. بر این اساس، این انگیزه‌های مبتنی بر شناخت‌هاست که رفتار انسان را ایجاد کرده، آن را شکل می‌دهند و جهت‌دهی می‌کنند.

اگر نگاهی به مجموعه فرمایشات و سیره عملی آیت‌الله مصباح رحمته بیندازیم، خواهیم دید هم در بُعد آموزش مبانی فکری به مخاطبین در زمینه شناخت خدا، شناخت انسان و شناخت کمال نهایی او، و هم در زمینه راه‌های دستیابی به این کمال (یعنی تقرب به خدا) براساس آموزه‌های اسلامی، بحث‌های مفصلی در فرمایشات ایشان وجود دارد. این یکی از جنبه‌های تفکر آیت‌الله مصباح رحمته و تراث به جای مانده از ایشان، در بعد تأثیرگذاری بر تربیت فردی و اجتماعی جامعه است.

در گام دوم، بحث گرایش‌ها و جهت‌دهی به گرایش‌های انسانی است. در این زمینه، هم آثار مکتوب و شفاهی و هم سیره تربیتی ایشان تأمین‌کننده این بخش، از این پازل خواهد بود. در همین جهت، در درس‌های اخلاق، ایشان شاگردانی تربیت کردند، و روش و شیوه تربیتی ایشان الگوی خوبی خواهد بود.

در بُعد سوم، یعنی بعد رفتار، رفتارهای ایشان می‌تواند الگوی عملی و عینی برای کسانی باشد که به دنبال یافتن راهی برای رسیدن به آن اهداف می‌باشند. در رفتار و سیره عملی ایشان، هم نکات بسیار دقیق و ظریفی وجود دارد که قابل استفاده است.

نکته کانونی و اصلی مسئله این است که تمام این سه بعد، در حیات آیت‌الله مصباح علیه السلام به برکت تعلیمات اساتیدشان و توفیقات خداوندی نصیب ایشان شده بود. همچنین، این مسائل بر اساس تعلیم و سیره پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام، آموزه‌های مستقل عقلی و تجربیات آموخته از دیگران و تجربیات خودشان در طول سالیان متمادی، نصیبشان شده بود. ایشان الحمدلله، مجموعه بسیار غنی‌ای از سیره تربیتی و آموزه‌های تربیتی را فراهم آوردند که گنجینه ارزشمند و قابل استفاده‌ای است. انشاءالله هم ما و هم مردم ایران و هم جامعه انسانی، بتوانیم به بهترین وجه از این مجموعه گرانها استفاده کنیم.

■ همچنان که می‌دانید، حضرت علامه مصباح یزدی علیه السلام، اگرچه مانند سلف صالحان بعضاً مورد بی‌مهری بودند، اما بنا به علی، الحمدلله اقبال بیشتر به ایشان، به‌خصوص از سوی نسل جوان حوزوی و دانشگاهی در این دو دهه اخیر مواجه بودند. از سوی دیگر، شما الحمدلله از جهات متعدد، از ایشان بهره بردید. هم فرزند ایشان هستید، هم شاگردشان. به‌همین دلیل، در همین سه حوزه‌ای که فرمودید، لطفاً از ورود ایشان به این سه حوزه تربیتی و اخلاقی، یعنی ابعاد شناختی، انگیزشی و رفتاری، از میان آثار مکتوب و غیرمکتوب ایشان، نمونه‌هایی برای معرفی به مشتاقان، به‌ویژه نسل جوان، اشاره بفرمایید.

□ به یک معنا، می‌توان گفت: آیت‌الله مصباح علیه السلام خودشان را وقف تربیت کرده بودند و رسالت اصلی خود و مهم‌ترین واجب و وظیفه‌ای که متوجه یک مسلمان روحانی در این عصر است را این می‌دانستند که به تربیت انسان‌ها بپردازند. شنیدیم که آیت‌الله شصیری زنجانی ادام الله ظلّه فرموده بودند: آیت‌الله مصباح مربی خلق شده است. شاید مجموعه فعالیت‌های آیت‌الله مصباح علیه السلام را بتوان با همین نگاه، تفسیر کرد. یکی از اولین درس‌هایی که ایشان در مدرسه حقانی قبول کردند و بعد هم به صورت جزوه و سپس، کتاب چاپ شد، شاید اولین کتابی باشد که از ایشان چاپ شده، یا جزء اولین کتاب‌ها، کتاب *خودشناسی برای خودسازی* است. در آنجا شیوه ابتکاری ایشان برای خودسازی و تربیت خود، این است که از خودشناسی باید شروع کرد؛ یعنی تا انسان درست شناخته نشود، نوبت به بحث خودسازی و عمل اخلاقی نمی‌رسد. در مجموعه معارف قرآن هم وقتی که می‌خواهند تفسیر موضوعی قرآن را تنظیم کنند، از یک سری شناختها و معرفت‌هایی شروع می‌کنند که بنیان فکر انسان و نگاه انسان به جهان را تشکیل می‌دهد، یعنی خداشناسی، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی و قرآن‌شناسی و این را پایه قرار می‌دهند برای

مباحث اخلاق در قرآن و حقوق در قرآن و سیاست در قرآن، که رفتارهای انسان در ابعاد فردی و اجتماعی را تشکیل می‌دهد. اکثر سخنرانی‌هایی که ایشان در موضوعات مختلف، به‌خصوص ناظر به مباحث عملی، در بُعد فردی و یا بُعد اجتماعی آن دارند، غالباً با این بحث شروع می‌شود که انسان برای چه آفریده شده است؛ یعنی از پایه شناخت شروع می‌کنند. زیرا اگر ما این را درست بشناسیم و درست به آن توجه کنیم، و همیشه جلوی چشم ما باشد که ما برای چه در این دنیا آمدیم، برای چه زندگی می‌کنیم، و کجا می‌خواهیم برویم، این می‌تواند خودبه‌خود، آن قله را نشان دهد. وقتی قله را ببینیم، آنگاه راه را پیدا می‌کنیم و انگیزه برای رسیدن به قله، و برای رسیدن به کمالات در انسان ایجاد می‌شود. نمونه‌های بسیاری از این موارد می‌توان در آثار ایشان، در منش و روش ایشان، مشاهده کرد. شاید مقداری جزئی‌تر، در پاسخ سؤالاتی که برای ایشان از سراسر جهان می‌آمد می‌توان نمونه‌های بسیاری را نشان داد. در سایت ایشان، یک بخش پاسخ به سؤالات بود. در طول حدود بیست سال، بیش از ۱۲۰۰۰ سؤال برای این سایت آمده و ایشان در طول هفته، اینها را پاسخ می‌دادند. سؤالاتی راجع به مسائل اخلاقی و رفتاری و مشاوره، راجع به راه حل مشکلات معنوی و اخلاقی و... ایشان در پاسخ و راهنمایی کردن، از همین نکات معرفی شروع می‌کردند. گاهی در توصیه‌هایی که به دیگران می‌کردند هم می‌فرمودند: وقتی کسی سؤالی از شما می‌پرسد، ببینید که ریشه این سؤال چیست؟ و چرا این سؤال برای او پیدا شده و آن را پاسخ دهید. چه بسا یک شبهه اعتقادی در شخصی، منشأ رفتار اشتباهی است و سؤال او در باره اصلاح و یا جبران آن رفتار است. در این موارد، فقط ارائه یک دستور برای اصلاح رفتار کافی نیست، باید او را متوجه منشأ آن مشکل کرد و برای رفع آن راه حل داد. ایشان، در عمل هم در پاسخ سؤالاتی که از ایشان می‌شد، بسیاری اوقات همین نکته را عملاً رعایت می‌کردند. ایشان سعی می‌کردند منشأ رفتار را اصلاح کنند تا اشکال رفتاری خودبه‌خود رفع شود. سعی می‌کردند نگاه فرد را اصلاح کنند، تا به نتیجه عملی منجر شود.

■ اگر قدری جزئی‌تر به مسئله و به فضاهای اجتماعی خودمان نگاه کنیم، خواهیم دید اگر چه مخاطب آیت‌الله مصباح، منحصر در قشر خاصی نبود و اقشار مختلف در سطوح متفاوت مخاطب ایشان بودند، در عین حال با نگاه به آثار و فرمایشات ایشان، دو قشر، به‌خصوص مخاطب خاص ایشان بودند، اساتید و طلاب حوزه‌های علمیه و اساتید و دانشجویان دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی. این نکته مهم و قابل توجه است که حضور فعال ایشان در متن حوزه‌های علمیه و تا حدود زیادی در دانشگاه‌ها دارای عقبه‌ای هفتاد ساله است. حال به توجه به این مسئله، حضرت‌عالی تأثیر نگاه خاص تربیتی حضرت استاد^۱ یعنی سیر از شناخت و معرفت‌افزایی و سپس، ایجاد انگیزه و شوق، که در نهایت به رفتار منجر می‌شود، در جامعه هدف و نیز مراعات سیر هدفمند و نتیجه‌بخش بودن این فرایند را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ ایشان بر ضرورت تقویت سه رکن در روحانیت بسیار تأکید می‌کردند: یکی شناخت صحیح اسلام، دوم تهذیب نفس و تربیت اخلاقی و سوم مباحث بصیرتی و سیاسی. ایشان. اینها را جزء نیازهای یک طلبه به حساب می‌آوردند. به اعتقاد ایشان، روحانی حتماً باید این سه بُعد را داشته باشد. بنابراین، بحث اخلاق و تربیت، یکی از

دغدغه‌های اصلی ایشان بود و تا آخرین لحظات عمرشان هم روی آن حساسیت داشتند. در برهه‌های مختلف، تا آنجایی که ما توفیق یا همت داشتیم که مباحث ایشان را دنبال کنیم، می‌دیدیم که از یک‌سو، یک روحانی را به عنوان یک فرد، به‌عنوان یک انسان و به‌عنوان یک مخلوق، با صرف‌نظر از اینکه روحانی هست، ملزم می‌دانستند که خودسازی کند تا به هدف خلقت برسد. این جنبه‌ای بود که نسبت به همه مردم عمومیت دارد، و یک روحانی هم در این جهت شریک است و باید این کار را مثل بقیه انجام دهد. از سوی دیگر، جنبه مسئولیت‌هدایتگری یک روحانی است. او در مقام هدایت جامعه، بار هدایت و تربیت دیگران هم را به دوش گرفته است. از این جهت، کافی نیست که مثل بقیه به کار خودسازی بپردازد. بلکه او مسئولیت مضاعفی بر عهده دارد. مضاعف بودن آن برای است که علاوه بر خودسازی اخلاقی در سطح عمومی، مانند دیگران، باید به طور ویژه به تهذیب نفس بپردازد. خودش باید جلودار باشد و بیش از همه، در این مسیر پیشگام باشد و هم به این دلیل که الگوی دیگران است و همه به او نگاه می‌کنند و رفتار او، به نوعی برای مردم حجت است. لذا برای یک روحانی یک ضرورت است که حتماً در این جنبه‌ها پیشرفت کرده باشد. از این‌رو، ایشان بر ضرورت جهاد نفس و تهذیب اخلاق، به‌خصوص برای قشر روحانی بسیار تأکید داشتند و بسیار به آن اهتمام می‌ورزیدند. دانشگاه هم در یک فضای دیگری، به نوعی چنین نقشی را بازی می‌کند. به‌هرحال، ممکن است از یک دانشجو یا استاد دانشگاه، انتظار نداشته باشند که مربی اخلاقی جامعه باشد. ولی از آنجاکه در صحنه‌های مختلف اجتماعی عمده‌تأ این تحصیل کرده‌های دانشگاهی هستند که مسئولیت پیدا می‌کنند و به‌تبع مسئولیت آنها، قدرت در دست آنهاست، زمینه برای سوء استفاده پیدا می‌شود؛ اگر مهذب نباشند، آثار منفی این افراد بسیار بیشتر از یک انسان معمولی در جامعه است. از این جهت، در این قشر هم این حساسیت وجود دارد. شاید یکی از دلایلی که ایشان به بحث دانشگاه‌ها بسیار اهتمام داشتند، همین نکته بود. زمانی می‌فرمودند: قبل از انقلاب، در دانشگاه‌ها تشکل‌هایی با نام انجمن اسلامی بود که توسط برخی اساتید و دانشجویان متدین تأسیس شده بود. زمانی یکی از این انجمن‌های اسلامی از من دعوت کرده بودند که بیاید یک سلسله جلساتی برای ما بگذارید. ایشان فرمودند: من با علامه طباطبائی رحمته‌الله مشورت کردم که نظر شما چیست؟ علامه فرمودند: حتماً قبول کنید؛ زیرا فردا اداره جامعه و پست‌های کلیدی دست همین افراد است. اگر اینها اصلاح شوند، بسیار در اصلاح جامعه تأثیرگذار است. لذا این جنبه در دانشگاهی‌ها و حوزوی‌ها مشترک است. بخش عمده عنایت ایشان به تربیت قشر دانشجویی، ناشی از همین حقیقت بود.

یکی از نکته‌هایی که ایشان در توصیه‌هایشان به طلبه‌ها و دانشجویها سفارش جدی داشتند، توجه به عیب بزرگ فردگرایی و فردمحوری در تربیت بود. می‌فرمودند: فرهنگ ما افراد را عمده‌تأ فردگرا و فردمحور تربیت می‌کند، به گونه‌ای که برای دیگران و فکر و نظر دیگران ارزش و اهمیتی قائل نیست؛ به تعامل فکری و تضارب آرا و استفاده از نظرات دیگران توجهی ندارد. ایشان این مسئله را به عنوان یک نقطه ضعف آسیب‌زا برای انجام وظایف روحانیت و انجام رسالت دینی به‌شمار می‌آوردند و بسیار تلاش می‌کردند که این آسیب را برطرف کند. لذا به فعالیت

گروهی، فعالیت جمعی و کار تشکیلاتی برای انجام وظایف اهمیت می‌دادند و روی آن حساسیت داشتند و در توصیه‌های تربیتی خودشان هم، بسیار بر این موضوع تکیه داشتند.

یکی از نموده‌های این رویه این بود که گاهی راجع به یک مسئله‌ای با ایشان مشورت می‌کردیم و از ایشان توصیه‌ای نسبت به راه حل و تدبیری برای یک مشکل درخواست می‌کردیم، اول ارجاع می‌دادند که بروید با دوستانتان مشورت کنید. یک راه حلی پیدا کنید، سپس اگر چیزی به نظر من رسید، می‌گویم. هم ما را به استقلال رأی وادار می‌کردند که خودمان فکر کنیم و خودمان به نتیجه برسیم و هم ما را از تکروی پرهیز می‌دادند. حتی در برنامه‌ریزی برای مؤسسه، در این چند سال اخیر - ایشان این بحث را مطرح کردند که ما مثلاً چهل سال پیش برای مؤسسه یک برنامه‌ای مطرح کردیم و به دلیل نیازهایی که تشخیص می‌دادیم راه‌حل‌ها و برنامه‌هایی را تنظیم کردیم که به تأسیس مؤسسه به این شکل منجر شد - ایشان یک گروهی را تعیین کردند که بروید بررسی کنید ببینید که اولاً، آسیب‌های این راه چه بوده و کجاها درست عمل کردیم و کجا اشتباه کردیم و بعد هم بررسی کنید که امروز جامعه، به چه چیزی نیاز دارد و آیا آن برنامه برای امروز کافی است؛ یا اگر آن برنامه برای آن زمان درست بود، الان باید در آن تغییراتی بدهیم، تا با نیازهای امروز جامعه منطبق شود. بعد جلساتی می‌گذاشتند که اینها بیابند نتایج مطالعاتشان را مطرح کنند، و آیت‌الله مصباح آنها را اصلاح و تکمیل می‌کردند و نظرشان را می‌فرمودند. این یک نوع تربیت نیرو بود برای اینکه شاگردان هم خودشان فکر کنند و خودشان به نتیجه برسند، و هم در مقابل استادشان، بتوانند اظهارنظر کنند و صراحتاً بگویند: به نظر من، این برنامه نقص دارد و یا اینجای آن کامل است، اینجای آن ضعیف است، اینجای آن قوی است؛ و هم این که به جای یک فرد، یک گروهی را به این کار موظف می‌کردند.

نمونه دیگر، اوائل پیروزی انقلاب حضرت آیت‌الله جنتی، که مسئول سازمان تبلیغات بودند، با گروهی به مؤسسه در راه حق تشریف آوردند و سه تا درخواست از آیت‌الله مصباح داشتند مبنی بر این که سه متن درسی برای آموزش طلاب تهیه کنند: یک متن فلسفی، یک متن اعتقادی، و یک متن اخلاقی. آیت‌الله مصباح قبول کردند که این سه کار را انجام بدهند، و برای هر کدام از اینها یک گروه تشکیل دادند متشکل از شاگردهایی که چند سال فلسفه و درس خارج خوانده بودند. البته خودشان بر کار اینها نظارت می‌کردند. ابتدا بر تهیه سرفصل‌ها نظارت داشتند و راهنمایی می‌کردند. سپس با نوشته شدن یکی دو درس، آن را ملاحظه می‌کردند و نظر می‌دادند. ما هم بر اساس دروسی که ایشان داده بودند و راهنمایی‌هایی که می‌کردند، متن‌ها را تهیه می‌کردیم. البته کارهای این گروه‌ها قابل چاپ و نشر نبود، و آیت‌الله مصباح خودشان بعداً دست به کار شدند و این متون را نوشتند و یا تدریس کردند تا بعداً به صورت کتاب چاپ شد. اما مهم هدف ایشان در آموزش دادن و توجه به کار گروهی، با نظارت و همراهی خودشان بود. این سیره تربیتی ایشان بود تا طلاب کار گروهی و تشکیلاتی را بیاموزند و به آن عادت کنند و در امور علمی و عملی و نیز در امور اجتماعی از آن بهره ببرند.

یکی دیگر از نکاتی که ایشان زیاد روی آن تأکید می‌کردند، لزوم پرهیز از افراط و تفریط بود. یکی از آسیب‌های روش‌های تربیتی ما، چه در تربیت‌های فردی و چه در تربیت‌های اجتماعی، این است که گاهی روی یک عامل یا یک مسئله خیلی حساس و متمرکز می‌شویم و آن را بدون حدّ و مرز می‌بینیم و آن را تا حدّ افراط پیش می‌بریم. این اخلاق بد، هم باعث غفلت از بقیه عوامل و ابعاد و مصالح و وظایف خواهد شد، و هم فرد با رشد تک بعدی، به یک انسان غیرمتعادل تبدیل می‌شود. یک رویه که از قدیم در حوزه‌ها معمول بوده، این است که کسانی که تازه طلبه می‌شوند و در محیط معنوی حوزه قرار می‌گیرند، خیلی به مسائل خودسازی و معنویت و تهذیب نفس و زهد توجه می‌کنند و اگر راهنمای خبیری نداشته باشند در بعضی جهات بر خود بسیار سخت می‌گیرند و در این زمینه تندوری و افراط می‌کنند و این می‌تواند در آینده، ضررهای معنوی و جسمی و مشکلات دیگری به بار آورد. به همین دلیل، از همان اوایل طلبگی، دوستانی که می‌آمدند گاهی با ایشان مشورت می‌کردند مکرراً من دیده بودم که آنها را برحذر می‌داشتند از اینکه در این دامها بیفتند یا از افراط در عمل به مستحبات باز می‌داشتند. گاهی طلبه‌ها در این وادی می‌افتند که تمام روزه‌های مستحبی را بگیرند، نمازهای مستحبی را بخوانند، ذکرهای مستحبی را بگویند. ولی ایشان تأکید می‌کردند که اول واجبات، بعد هرچقدر فرصت کردید مستحبات. مبدا عمل به مستحبات مانع درس شما شود که واجب عینی شماست و به آن ضربه بزنند. ایشان تنها واجب اهم برای طلبه‌ای که وارد حوزه می‌شود را درس خواندن می‌دانستند و با هر چیزی که مزاحم آن باشد مخالفت می‌کردند. یا بعضی از زهدگرایی‌ها و غذا نخوردن‌ها و سخت‌گیریهای مذموم را از دامهای شیطان می‌دانستند، و توصیه می‌کردند که مواظب باشید در این دامها نیفتید.

یکی دیگر از حساسیت‌های ایشان، بحث انگیزه و خلوص نیت بود. شاید مهمتر از همه سفارش‌هایی که ایشان می‌کردند بحث نیت بود. می‌فرمودند مواظب باشید نیت شما خالص برای خدا باشد و چیزی از نفسانیات و مسائل شیطانی وارد آن نشود. البته همیشه بر این مسئله تأکید می‌کردند که شرک در نیت خیلی مخفی است و گاهی حتی افرادی که مدتها خودسازی کرده‌اند هم متوجه وجود مشکل در انگیزه و نیت خود نمی‌شوند. فکر می‌کنند که دارند خالص برای خدا کار می‌کنند، حتی می‌توانند برای آن قسم هم بخورند، ولی یک شخص معنوی و صاحب بصیرت و آگاه به پشت پرده نیت‌ها خیلی خوب تشخیص می‌دهد که این خالص و برای خدا نیست. در مشورت‌هایی که به طلبه‌ها می‌دادند بسیار روی این مسئله تأکید می‌کردند و توجه می‌دادند که شیطان در خراب کردن کار انسان از طریق نیت بسیار ماهر هست. ایشان می‌فرمودند: ظاهراً شخص موجهی در مشهد الرضا علیه السلام خدمت مرحوم انصاری همدانی رحمته الله رسیدند و اظهار داشتند که من هیچگاه بدون دعوت به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف نشدم. همیشه قبل از تشرّف از طرف ایشان دعوتی از من صورت می‌گیرد و وسائلم را فراهم می‌کنند، و هرگاه زاد و توشه‌ام تمام می‌شود می‌فهمم که باید برگردم. این شخص ظاهراً هم اهل دروغ گفتن نبوده است، اما مرحوم انصاری رحمته الله قریب به این مضمون فرمودند که این‌ها همه‌اش نفس است و از دعوت خبری نیست. ایشان گرفتار نفسانیت است!

■ همچنان که فرمودید: آیت‌الله مصباح رحمته به بهانه کارهای علمی گروهی به دیگران، حتی به طلاب کم‌سواد و کم‌تجربه میدان می‌دادند. به این بهانه، بحث را سوق دهیم به بیشتر باز کردن ابعاد پنهان شخصیت ایشان. به نظر، این میدان دادن‌ها به دیگران، یک جهت آن، تربیت افراد بود که فرمودید، اما ظاهراً جهت دیگر آن، تربیت خودشان و تأدیب و تهذیب نفس بود؛ یعنی خودشان ترس از نفس داشتند و برای رام کردن نفس، کارها را به دیگران ارجاع می‌دادند تا خودشان کمتر مطرح شوند و خودشان برای خودشان، بت نشوند. ما داستان‌هایی از شاگردانشان شنیدیم و بعضاً خود نیز شاهد بودیم که ایشان بسیار در خودشکنی استاد بودند. البته همان‌طور که فرمودید، به‌گونه‌ای همیشه پشت‌صحنه بود و کمتر دیگران متوجه حضور ایشان می‌شدند. دست‌کم الآن وقت بیان این واقعیت‌ها فرا رسیده است. در این باره، از نظرات شما استفاده می‌کنیم.

□ بله این هم می‌تواند یک وجه باشد و شواهدی هم می‌شود برای آن پیدا کرد که به نوعی کار اصلی را خودشان انجام می‌دادند ولی در پوشش اینکه دیگران انجام دادند، خودشان را مطرح نمی‌کردند.

■ نمونه این مسئله، در جریان انقلاب هم بود. ایشان از همان ابتدا، با نهضت حضرت امام رحمته همراه بودند و از انقلابیون اولیه بودند. اما پس از انقلاب، برخلاف معمول، این سابقه انقلابی ایشان برجسته نشد و خودشان هم به آن دامن نزدند. همین امر منشأ بسیاری از بی‌مهری‌ها به ایشان بود.

□ بله، همین‌طور است. بسیاری از نیروهای انقلابی را ایشان تربیت می‌کرد. اما خودشان را مطرح نمی‌کردند. بسیار متوجه و مراقب این قضیه بودند. در یک مسئله‌ای، یکی از شاگردان جوان ایشان، که از نظر سنی در حکم فرزند ایشان محسوب می‌شد، روی یک مسئله‌ای بسیار پافشاری کرد و به ایشان اصرار می‌کرد که شما باید فلان کار را انجام دهید. تشخیص آن طلبه این بود که انجام آن کار، بر حاج آقا لازم و واجب است. اما ایشان دلیلی بر این لزوم و وجوب نمی‌دیدند. بالاخره آن طلبه تهدید کرد که اگر این کار را نکنید، من دیگر با شما حرف نمی‌زنم. ایشان با طلبه‌ها به‌خصوص با بعضی‌ها که ارتباطات نزدیک‌تری داشتند و بسیار خودمانی بودند، به‌گونه‌ای که طلاب جوان و کم‌سن و سال به خودشان اجازه می‌دادند، با ایشان چنین رفتاری داشته باشند. البته آن کار فعلی حرامی نبود بلکه حاج آقا تشخیص می‌دادند که انجام آن دست کم فعلاً بر ایشان واجب نیست. در هر صورت، آن طلبه جوان حاج آقا را به این صورت تهدید کرد و حاج آقا پذیرفتند. برخی دوستان به آیت‌الله مصباح معترض بودند که شما چرا تسلیم حرف او شدید. ایشان جواب دادند که من باید حساب خودم را هم بکنم! مقصود ایشان این بود که اگر روی حرف خودشان پافشاری می‌کردند یک نوع استبداد به رأی و بی‌اعتنایی به یک برادر مؤمن و آزار برادر مؤمن بود، چون اصرار زیاد آن دوست طلبه هم از سر دلسوزی و احساس وظیفه بود، و لذا ایشان کوتاه آمدند تا به نوعی مبارزه با نفس کرده باشند.

■ برای نمونه ایشان در نوشتن تفسیر المیزان ظاهراً بنا به درخواست مرحوم علامه طباطبائی رحمته دخالت‌هایی داشتند. مرحوم علامه هم بسیار به نظرات ایشان و مشارکت ایشان عنایت داشتند. از ایشان نظر می‌خواستند و نظرات ایشان را هم می‌پذیرفتند و از ایشان، تمجید می‌کردند. اما این مسئله مهم، چندان بروز بیرونی نداشت؛ یعنی متأسفانه نه خود ایشان این مسائل را مطرح می‌کردند و نه چندان توسط دیگران گفته شده است.

□ بله از این موارد، در زندگی ایشان بسیار زیاد است.

■ از مجموع بیانات و نیز عمل و سیره حضرت آیت‌الله مصباح^ع چنین استفاده می‌شود که ایشان گاهی یک ایده‌آل‌ها و آرمان‌هایی از حرکت‌های علمی و عملی در ذهن مبارکشان بوده و خودشان روی آن کار کرده بودند و سپس آن را مطرح می‌کردند. بسیاری از آنها عملی می‌شد، نتیجه هم می‌داد. از سوی دیگر، خود ایشان ظاهراً از همان دوران نوجوانی، فوق‌العاده پرکار بودند و شنیدیم که در جریان مباحثات عقیدتی و مناظرات، قبل و بعد از انقلاب، چنان درگیر فشار کار بودند که مدتی به شدت بیمار شدند. اما با این حال، بعضاً به جهت فقدان همراهان و نیروی اجرایی توانمند و مورد انتظار ایشان، و یا فقدان امکانات مادی، گاهی آرمان‌ها و ایده‌آل‌های ایشان محقق نمی‌شد. به تعبیری، شاید به نوعی گاهی عقب‌نشینی می‌کردند. به نظر می‌رسد، در کلیه فعالیت‌های علمی و عملی، که بر اساس تفکرات ایشان شروع شده و به پیش می‌رفت، این موضوع صادق است؛ یعنی مواقع غالباً کمتر از توقع و انتظار ایشان بود. لذا ایشان به ناچار به وضع موجود تن می‌دادند. این مسئله را چقدر قبول دارید؟

□ بله همین طور بود. به یک معنا بعضی جاها خودشان این موضوع را هم مطرح کردند و از نظر تئوریک هم راجع به آن توضیح می‌دادند که ما در کاری که می‌خواهیم انجام دهیم، باید اول آن ایده‌آل‌هایی را در نظر بگیریم و برای خودمان ترسیم کنیم که کجا می‌خواهیم برویم و نهایتاً به کجا می‌خواهیم برسیم، و برای رسیدن به آن به تناسب امکانات و شرایط مراحل را طراحی کنیم. این نکته هم شاید مصداقی از همان بحث پرهیز از افراط و تفریط باشد. ایشان تأکید می‌کردند که بعضی‌ها آن ایده‌آل را در نظر می‌گیرند و فکر می‌کنند که اگر آن انجام نشود و به دست نیاید، یعنی شکست کامل؛ یا صفر است یا صد. و چون معمولاً شرایط اجازه نمی‌دهد که آن ایده‌آل به این زودی تحقق پیدا کند، دلسرد می‌شوند و وسط راه می‌برند و از راه و هدفی که داشتند دست برمی‌دارند. ولی آیت‌الله مصباح اینگونه نبود. ضمن اینکه آن ایده‌آل را ترسیم می‌کردند و روی این تأکید می‌کردند که آن ایده‌آل را حتماً باید مدنظر داشت برای اینکه راه گم نشود و آدم انگیزه هم برای ادامه راه پیدا کند، ولی معتقد بودند که برای مرحله اول باید توجه کنیم که امکانات ما چه مقدار است و موانع چیست، و انتظاراتمان را متناسب با همان تنظیم کنیم. البته امکانات را اعم از امکانات بالفعل و امکانات قریب بالفعل تعریف می‌کردند، یعنی یک سری امکاناتی که الان نیست را می‌شود پیش‌بینی کرد که بتوان فراهم کرد؛ لذا آنها را هم باید در نظر گرفت و نباید به همین حدی که فعلاً داریم اکتفا کنیم.

در عمل هم همین‌گونه بود که ضمن اینکه آن ایده‌آل را ترسیم می‌کردند و به آن توجه داشتند ولی در انجام و پیاده‌سازی آن مسئله توجه می‌کردند به اینکه الان چه مقداری از آن قابل حصول هست و مرحله به مرحله پیش می‌رفتند. ایشان یک کار را ابتدا در یک چارچوب کوچکی تعریف می‌کردند و سعی می‌کردند پیاده کنند تا هم مشکلات آن و هم نقاط قوت آن معلوم شود. سپس یک گام دیگر جلو می‌رفتند. در این صورت در گام بعدی هم اشکالات گام اول برطرف می‌شد و هم با توجه به تجربیات و احیاناً امکانات جدید، کار توسعه می‌یافت. در مؤسسه

هم تقریباً همین گونه بود. البته وقتی کار توسعه پیدا می‌کند طبیعتش این است که یک مقداری ممکن است تصمیم‌گیریها و برنامه‌ریزی‌ها به آسانی گام اول نباشد و بعضاً ممکن است گاهی از آن مسیر اصلی هم قدری دور شود. لذا هر چند سال یکبار ایشان بررسی می‌کردند یا عده‌ای را مأمور می‌کردند که آسیب‌شناسی کنند، طرح بیاورند تا اگر جایی اشتباه رفتیم اصلاح شود یا اگر کمبودی هست تکمیل شود.

■ در پایان اگر صلاح می‌دانید برخی نکات و توصیه‌های مهم تربیتی که از نگاه حضرت آیت‌الله مصباح برای طلاب و دانشجویان و عموم جوانان و مردم جامعه اسلامی و انقلابی ما مفید است، اشاره بفرمایید.

□ یکی اینکه به نظر ایشان، طلبه باید در برنامه‌ریزی درسی و در کارهایی که می‌خواهد انجام دهد، هدفش فقط روستا و شهر و یا حتی کشور خودش نباشد، یک نگاه جهانی باید داشته باشد. ایشان تعبیر می‌کردند که هر طلبه‌ای باید در عمرش، یک سفر خارجی برود که ببیند دنیا چه خبر است؟ همه دنیا قم نیست. همه دنیا، محله ما نیست، همه مثل ما فکر نمی‌کنند. همه مثل ما تربیت نشده‌اند. لذا در نحوه برنامه‌ریزی، نحوه نیازسنجی، برای اینکه ما روی چه موضوعی واجب است، کار کنیم، چه موضوعی اولویت دارد، کارها را به چه ترتیبی باید انجام بدهیم، چه روش‌هایی را باید به کار بگیریم؟ تا آدم به نیازهای جهانی توجه نکند، نمی‌تواند درست تصمیم بگیرد و یا درست عمل کند. لذا این افق جهانی داشتن در مسائل بسیار مورد اهتمام ایشان بود.

نکته دیگر، بحث آزاداندیشی بود. اینکه ما در مسائل علمی، نباید خودمان را محدود کنیم به اینکه مثلاً چون اکثریت صاحب نظران این‌گونه گفتند پس ما حق نداریم، خلاف این را بگوییم. چون حتماً آنها یک چیزی می‌دانستند که این‌گونه گفته‌اند. یا به قول طلبه‌ها: صرفین چنین کردند، ما هم چنین می‌کنیم. نه، ممکن است گذشتگان، حتی بزرگان، به‌خصوص در مسائل علمی اشتباه کرده باشند. در مسائل علمی، هیچ چیزی غیر از عقل و حجت شرعی، نباید فعالیت علمی را محدود کند.

از اینکه، این حرف را کسی دیگر نگفته، یا خلاف حرف بزرگان هست، نباید استیحاخ داشته باشیم، بلکه باید به دلیل آن نگاه کنیم؛ اگر کامل و قانع‌کننده بود، قبول کنیم؛ هر چند هیچ کس دیگری هم آن را نگفته باشد. اما اگر دلیل آن درست نبود، آن را نپذیریم هر چند گوینده آن بسیار محترم باشد. شما باید دنبال حقیقت باشید و حقیقت هم معلوم نیست آن چیزی باشد که بزرگان گفته‌اند. به هر حال علمای اسلام بسیار بزرگوار بودند، بسیار زحمت کشیدند و حتماً هم مأجور هستند، مقامشان نزد خدای متعال بسیار بالاست، ولی در تشخیص حقیقت یک مسئله یا راه‌حل آن مشکل ممکن است اشتباه کرده باشند. زیرا آنها هم معصوم نبودند. این مسئله را ایشان بسیار به طلبه‌ها تأکید می‌کردند و خودشان هم عمل می‌کردند و خودشان هم یکی از پیش‌قراولان ابداع نظریات و نگاه نقدی به آراء بزرگان و حتی اساتیدشان بودند.

البته اینجا باز یک نکته تربیتی بسیار مهم دیگر از سیره آیت‌الله مصباح استفاده کنم. ایشان غالباً آنجایی هم که

نقدهای بسیار جدی به بزرگان داشتند، نمی‌گفتند فلانی این‌گونه گفته، اما مثلاً ده تا اشکال به آن وارد است، و جوابش این است و این جواب را قبل از من کسی گفته است! دأبشان این بود برای اینکه در آن خودنمایی و خودستایی نباشد، تا آنجایی که می‌شد، سعی می‌کردند قول آن بزرگ را به‌گونه‌ای درست می‌کنند و آن را توجیه کنند. مثلاً می‌گفتند: اگر منظورشان آن معانی دیگر باشد، این اشکالات به آن وارد است، ولی اگر منظور این باشد، درست است. نمونه آن، بحث وحدت وجود است که در باره آن تقابلی در حد تضاد بین نظر عرفا و برخی فلاسفه، یا عرفا و متکلمان، عرفا و فقهاء و محدثین وجود دارد. هربار که از ایشان راجع به این مسئله سؤال می‌شد، مضمون کلامشان این بود، که ما در ایمان، تقوا و عقل برخی از بزرگانی که این حرف را زدند، شکی نداریم. اما این تفسیر از وحدت وجود، که همه چیز خداست، یا هیچ چیز دیگری وجود ندارد، قطعاً مورد نظر مثلاً ملاحظه‌کنندگان نیست؛ چون این خلاف ضروریات اسلام است. اما اگر ملاحظه‌کنندگان این حرف را قبول کرده، حتماً یک معنای درستی را از آن اراده کرده که باید آن را بفهمیم. معنای درست به نظر ما، این است که وجود استقلالی، فقط برای خداست و غیر از او، هیچ موجود مستقلی در جهان وجود ندارد. بقیه وجودها، وجود رابط و وجودهای غیرمستقل هستند. این معنای درستی از وحدت وجود است که ما می‌فهمیم. در تعلیقه بر نه‌ایة‌الحکمه علامه طباطبائی رحمته‌الله هم ایشان نقدهای زیادی به نظرات مرحوم علامه طباطبائی رحمته‌الله دارند، ولی آن‌ها را با کمال احترام و بدون خودنمایی بیان کردند. بدون اینکه بخواهند تنقیصی نسبت به بزرگان روا بدارند. اکثراً با این‌گونه ادبیات سعی می‌کردند که نظر خودشان را بیان بفرمایند. ضمن اینکه نه کنایه‌ای به بزرگان زده شود و نه جنبه خودستایی داشته باشد. این هم یک نکته ظریف بود که در روش علمی ایشان وجود داشت.

■ سپاسگزار و تشکر از اینکه وقت خود را در اختیار ما قرار دادید.